

گسترش و ژرف‌اندیشی در دانش صرف و فقه اللغة

با گذر از لفظ‌محوری و معجم‌شناسی

سید علی یحیی‌زاده^۱

مصاحبه، آماده‌سازی و تدوین: محمد مصطفی یکتایی کرین^۲

شناخت

حجت الاسلام و المسلمین سید علی یحیی‌زاده، تحصیلات مقدماتی خود را در مدرسه شهیدین قم گذراند. او در کنار مسیر تحصیل، تدریس در دروس رایج حوزوی از جمله دانش‌های ادبی را در برنامه کاری خود قرار داد. وی تحصیلات تکمیلی فقه و اصول را در مقطع خارج، از محضر مراجع تقلید و اساتیدی چون حضرات آیات و حجج اسلام شیخ جواد تبریزی، سید محمود هاشمی شاهرودی، علی عندلیبی، علیرضا اعرافی، حسین مفیدی و سید طاهر غفاری بهره برد. از جمله زمینه‌های فعالیت تخصصی او می‌توان به ادبیات عرب و فقه و اصول اشاره کرد. او هم‌اکنون مدیریت گروه صرف در دفتر تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه را بر عهده دارد. از جمله فعالیت‌های علمی مکتوب او، همکاری در ویراست و بازنگری کتاب‌های درسی دانش صرف شامل «صرف ساده»، «دانش صرف»، «صرف کاربردی در آیات و روایات» و «درآمدی بر علم صرف» است.

چکیده

صرف و فقه اللغة دو دانش کلیدی در فهم و برداشت از متن و نیز درک ظرایف معنایی واژگان قرآن و حدیث هستند. با این حال کاستی‌هایی که در نگاه رایج به این دو دانش وجود دارد، موجب عدم بهره‌برداری شایسته از آنها شده است. مصاحبه حاضر با حجت الاسلام و المسلمین سید علی یحیی‌زاده، در صدد ارائه افق‌هایی جدید در گستره این دو دانش ادبی است. سؤال اصلی مصاحبه این است که بر اساس تجربه زیسته علمی و مطالعات خود در زمینه صرف و فقه اللغة، چه موضوعات پژوهشی را در نظر دارید که نیازمند پژوهش هستند؟ او در پاسخ، ابتدا به اصلاح بینش پرداخته و

گسترش و ژرف‌اندیشی در دانش صرف و فقه اللغة با گذر از لفظ‌محوری و معجم‌شناسی

۱. مدیر گروه علمی صرف، مرکز تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه.

۲. مدیر گروه علمی ابن سکیت اهوازی، مؤسسه سید مرتضی (ع).

سپس محورهای پژوهشی کار نشده را مطرح ساخت. وی درباره دانش صرف معتقد است هنوز مباحث معنایی آن چنان که باید در دانش صرف مطرح نشده و مأموریت این دانش، منحصر در شناخت لفظی ساختارها شده است. بنابراین لازم است عناصر جدیدی مثل شناخت معنای هیات‌ها، به مأموریت این دانش افزوده شود. با این نگاه، چند محور در دانش صرف نیازمند پژوهش است: شناسایی دقایق و ظرائف معنایی هیات‌های مشابه معنایی، اشتراک لفظی در هیات، شناخت هیات‌هایی که در ماهیت دچار ابهام هستند، فلسفه‌یابی قواعد صرفی و مباحث صرفی که در آنها تشکیک وارد شده است. او همچنین در بخش فقه اللغة معتقد است، نگاه رایج، تنها به دنبال شناخت معاجم لغوی، خصوصیات هر یک روش ارائه مطالب در آنها و اصطلاح‌شناسی است و در تلاشی بیشتر به کارورزی برای پژوهش لغوی و چگونگی حلّ سؤالات لغوی می‌پردازد. این در حالی است که در فقه اللغة مسائلی عمیق‌تر قابل طرح است؛ از جمله تأثیر مباحث اشتقاقی در تحلیل معنایی واژه، بحث‌های مربوط به اصول لغت، شناخت ادعاهای زبان‌شناسانه به همراه بررسی ظرفیت‌ها و آسیب‌شناسی‌های آن.

واژگان کلیدی

نیازسنجی اولویت‌های پژوهشی صرف و فقه اللغة، مأموریت دانش صرف، اصول لغت، مناسبة الالفاظ للمعانی، علوم میان‌رشته‌ای ادبیات عرب و قرآن و حدیث

خلاهای پژوهشی در دانش صرف

پرسش: در نیازسنجی و اولویت‌یابی موضوعات پژوهشی برای دانش صرف قرار است موضوعات پژوهشی استاندارد در قالب‌های کتاب، مقاله، پایان‌نامه سطح سه و سطح چهار و نیز تحقیق‌های کلاسی پیشنهاد شود. به نظر شما کدام محورها در دانش صرف نیازمند پژوهش است؟

پاسخ: علم صرف و سایر علوم ادبی، جزو علوم آلی حساب می‌شوند. خدا رحمت کند مرحوم آیت الله ممدوحی، مؤسس مدرسه ثامن الائمه (علیه السلام) را که به طلبه‌های سال‌های اول می‌فرمودند:

شما الآن مشغول فراگیری علم دین نیستید، بلکه دارید زبان علم

دین را یاد می‌گیرید.

اگر در فضای طلبگی، علمی را که مستقیماً علوم دینی هستند به عنوان علوم استقلالی در نظر بگیریم، ادبیات به عنوان یک ابزار و یک علم آلی در آن فرآیند قرار می‌گیرد. به همین جهت باید ببینیم که چه مباحثی از این علوم ادبی با آن ذی‌المقدمه، یعنی علوم دینی مرتبط است؟ این ارتباط به چه میزان است؟ ما چه قدر به این بحث‌ها نیاز داریم؟

۱. شناسایی دقایق و ظرائف معنایی هیات‌های مشابه معنایی

کتاب‌های درسی صرف، با تفاوت روش‌هایی که داشتند، همگی این هدف را تعقیب می‌کردند که طلبه در مواجهه با کلمات عربی بتواند تشخیص درستی نسبت به ساختار آن داشته باشد. یعنی تشخیص بدهد این کلمه اسم است یا فعل یا حرف؟ اگر فعل است چه صیغه‌ای و از کدام باب است؟ اگر اسم است، آیا جزو جوامد است یا مشتقات؟ اگر مشتق است، کدام نوع مشتق؟ این هدف اولیه فراگیری صرف بوده است که در کتاب‌های درسی مختلف، از صرف میر و شرح امثله گرفته تا کتاب‌های جدیدتری که برای آموزش صرف تألیف شده، دنبال می‌شود. اما به نظر می‌آید که می‌توان از دانش صرف برای برداشت عمیق‌تر از قرآن و حدیث استفاده کرد. معارف دینی، مخصوصاً آیات قرآن که الفاظش وحیانی است و حساب‌شده انتخاب شده است، ابعاد و زوایای صرفی دارد که برای دستیابی به آن لایه‌های ظریف، لازم است قواعد دانش صرف را در برنامه کاری قرار داد.

به عنوان مثال، این آیه شریفه را در نظر بگیرید:

لَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ^۳

در این جا فعل «یطهرن» ابتدا به صورت ثلاثی مجرد آمده و سپس به باب تفعّل رفته است؛ چرا هر دو فعل از یک باب به کار نرفت؟ هر دو ثلاثی مجرد و یا این که هر دو از باب تفعّل باشند؟ در مراجعه ساده به المنجد و دیگر کتاب‌های ساده لغت گفته می‌شود:

طَهَّرَ وَ تَطَهَّرَ بِمَعْنَى وَاحِدٍ.

اما در مقابل این نظر، رویکردها و مشرب‌هایی وجود دارد که میان این دو تفاوت‌هایی را قائل است. در نتیجه این رویکرد معلوم می‌شود تفاوت این دو فعل در یک عبارت، چه قدر دقیق و حساب‌شده بوده است و چه نکات جزئی و ظریفی در گزینش این‌چنینی نهفته بوده است. این در حالی است که در آموزش متعارف صرف، در این حد می‌گویند که «یطهّرُن» صیغه ششم فعل مضارع ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ يَفْعُلُ هست و «تَطَهَّرُن» نیز صیغه ششم فعل ماضی از باب تَفَعَّلَ است. همچنین در نگاه متعارف گفته می‌شود که این دو کلمه به یک معنا هستند. در برابر، آن نگاه‌ها و رویکردها این کلمات به ظاهر شبیه را مورد بررسی و تحلیل قرار داده و مرزبندی‌هایی میان آنها قائل می‌شوند.

این محور مهم، یعنی شناسایی دقایق و ظرایف معنایی هیأت مشابه، مثال‌های زیادی دارد. به عنوان نمونه در صرف ساده گفته شده است: یکی از معانی باب افعال یا باب تفعیل یا باب افتعال،

۳. البقرة، ۲۲۲.

معنای ثلاثی مجرد است. مثلاً گفته می‌شود «بَسَمَ» و «ابْتَسَمَ» هم معنا هستند، یا این که «وَفَى» و «أَوْفَى» به یک معنا هستند. درست است این دو هیات به ظاهر شبیه هم هستند، اما باید بررسی کرد آیا اینها با هم تفاوت معنایی دارند یا ندارند؟ اگر تفاوت دارند، در چه نکته‌ای متفاوت از هم هستند؟

نکته نهفته در این تفاوت‌ها چیزی نیست که چکش خورده باشد و درباره آن حرف نهایی وجود داشته باشد. یعنی چنین نیست که اگر مثلاً پژوهشگری وارد این عرصه بشود، با مراجعه به دو منبع بتواند یک حرف قطعی درباره بعضی از این موارد مشابه مطرح کند. به عنوان مثال در همین ثلاثی مزیدهایی که به معنای ثلاثی مجرد شناخته می‌شوند، «صرف ساده» می‌گوید فعل ثلاثی مزید همان معنا را با تأکید و مبالغه بیشتر افاده می‌کند. در کنار این نظریه، «دانش صرف» قائل به تفصیل شده است و معتقد است در مواردی، این افعال به خاطر اختلافات لهجات و قبایل شکل گرفته‌اند و ضرورتاً لازم نیست نکته معنایی در نظر گرفت؛ هرچند در مواردی دیگر که استعمال یک قبیله است، باید نکته معنایی در نظر گرفت.

به عنوان نمونه دیگر، مرحوم علامه مصطفوی در «التحقیق فی کلمات القرآن» این مبنا را اختیار کرده که امکان ندارد دو کلمه مشترک لفظی داشته باشیم بلکه این موارد حتماً تفاوت در معنا دارند. به همین جهت در مواردی که یک معنا در ابواب مختلف ثلاثی مزید مشترک باشد، تلاش دارد که میان آنها تفاوتی در نظر بگیرد. به عنوان مثال، معنای تعدیه را در نظر بگیرید که در ابواب مختلف ثلاثی مزید وجود دارد. ایشان معتقد است باب افعال مفید تعدیه است اما تعدیه‌ای که جنبه فاعل بر جنبه مفعول مورد عنایت باشد؛ یعنی جنبه صدور فعل از فاعل مورد توجه باشد. همچنین باب تفعیل هم مفید تعدیه هست اما تعدیه‌ای که وقوع بر مفعول در آن مورد عنایت است. با توجه به این تفکیک تفاوت «أَنْزَلَ» با «نَزَلَ» در دو آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»^۴ و «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ»^۵ مشخص می‌شود. در آیه نخست متکلم می‌خواهد جنبه وقوع فعل از فاعل را مورد توجه قرار دهد؛ یعنی این ما بودیم که قرآن را در شب قدر نازل کردیم؛ یعنی این اتفاق در این ظرف زمانی، کار ما بود. اما در آیه دوم می‌خواهد جنبه شفا و رحمت بودن قرآن را برجسته کند؛ یعنی آن جنبه مفعولی را برجسته کند. بنده همین ادعای مرحوم مصطفوی را در جاهای متعددی تطبیق داده‌ام و جواب هم داده است؛ اما آیا این نکته عمومیت دارد و در تمام موارد جریان دارد؟ بحث و نتیجه‌گیری

۴. القدر، ۱.

۵. الاسراء، ۸۲.

درباره آن صورت نگرفته است. در مثال دیگر، ایشان باب مفاعله را به خاطر الف آن، مفید استمرار می‌داند. در این صورت تفاوت «سَفَر» با «سَافَر» در این است که سَافَر به معنای سفر طولانی می‌شود.

تدقیق معانی هیأت مشابه، علاوه بر فعل، در اسم‌ها نیز مطرح است. مثلاً اسم فاعل بر وزن «فَعَلَ»، «فُعَالَ» و «فَعَلَّة»، جمع مکسر بسته شده است. با این حساب آیا «جُهَلَال» با «جَهْلَة» فرقی ندارد؟ آیا «فُعَالَ» و «فَعَلَّة» که دو وزن با دو آهنگ مختلف هستند، یک معنا دارند؟ به عنوان نمونه دیگر، فَعِيل و فَعْلان و فَعِل اوزانی هستند که می‌توانند برای صفت مشبیه به کار بروند؛ حال اگر صفت مشبیه از یک ماده در دو مورد از این اوزان کاربرد داشت، آیا معنای هر دو کلمه یک چیز است؟ یا آن که تفاوت‌های ریزی میانشان وجود دارد؟ این سؤالات نشان می‌دهد، معانی هیأت به عنوان یک محور پژوهشی مهم، کمتر مورد توجه قرار گرفته است اما دستاوردهای قابل توجهی در درک ظرایف قرآنی دارد.

پرسش: این که می‌فرمایید کمتر روی معانی هیأت کار شده، منظورتان کم‌کاری در فضای حوزوی خودمان است یا فضای پژوهشی کشورهای عربی هم به همین صورت است؟

پاسخ: اگر به تاریخ صرف نگاه کنیم اساساً نگاه معنامحور، نگاه غالب و رایج نیست. یعنی این اکتشاف جزئیات و ظرایف معانی هیأت چندان مورد توجه نبوده است. به همین جهت هنوز در این مباحث حرف‌های نهایی شکل نگرفته است. حتی در دوره معاصر که افرادی مثل دکتر فاضل السامرائی در «معانی الابنیه» و حجّت الاسلام کشمیری در کتاب «صرف کاربردی»، معروف به این رویکرد هستند و مواردی را بیان کرده‌اند؛ اما چنین نیست که به شکل قطعی یا حداقل اطمینانی بگوییم آنچه ارائه داده‌اند، این است و جز این نیست. بعضی حرف‌های فاضل السامرائی افق‌هایی را باز کرده، ولی تا اینجا منقّح بشود و به جایی برسد که بتوان رویش حساب دقیق باز کرد، هنوز خیلی کار دارد. از میان قدم‌ها نیز در بعضی مباحث ابن جنّی در «الخصائص» این نوع نگاه، تا حدودی مشاهده می‌شود. با این حال نظریات او در کتاب‌های بعدی، امتداد شایسته‌ای پیدا نکرد تا بتواند تبدیل به یک حرف متقن و محکم بشود.

استاد مفیدی می‌فرمودند اگر حرف‌هایی که ابن جنّی در قرن چهارم زده، در سال‌ها و قرن‌های بعد، مورد نقض و ابرام قرار می‌گرفت، ما اکنون در این مباحث، دستان پُرتر بود؛ اما این بحث‌ها در کتاب‌های بعدی عقبه جدی پیدا نکرد. شاید بتوان گفت بعضی از مباحث ابن جنّی حرف‌هایی بود که خیلی جلوتر از زمانه‌اش بود؛ یعنی حرف‌هایی بود که همه اذهان نمی‌توانند با آن ارتباط بگیرند، یا ممکن است به جهت پیچیدگی‌هایی که مدوّن کردن این مباحث دارد، افراد انگیزه برای حرکت به سمت این مطالب را نداشتند.

پرسش: شاید هم بتوان گفت این مباحث در مأموریت علم صرف نمی‌گنجند؟

پاسخ: این هم احتمالی دیگر است. اتفاقاً چند وقت پیش با اساتید، این بحث را داشتیم که وقتی می‌خواهیم در ابتدای دانش صرف آن را تعریف کنیم، مأموریت صرف را چه چیز معرفی کنیم؟ توجه صرف به معنا در ابتدای کتاب دانش صرف منتقل شده است. آن‌جا می‌گوید:

صرف به شناخت تغییرات معنوی و تغییرات لفظی می‌پردازد؛ یا بگوییم ساختارها و تغییرات لفظی.

در آن‌جا مطرح می‌شود که منظور از ساختارشناسی، فقط شناخت اوزان نیست بلکه معانی ساختارها هم باید در علم صرف بررسی شود؛ چراکه اگر علم صرف، عهده‌دار شناخت معنای ساختارها نشود، هیچ جای دیگری از آن بحث نمی‌شود. مأموریت دانش نحو که چیز دیگری است و لغت هم تنها روی کلمات بحث می‌کند. پس بررسی معانی هیأت بر دوش علم صرف می‌افتد. وقتی در دانش صرف، اسم فاعل، صفت مشبیه و امثال آن تعریف می‌شود، یعنی در این موارد، پردازش معنایی می‌کند. منظور ما از دنبال کردن این رویکرد آن است که همان مطالب را مقداری گسترده‌تر کرده یا آنها را تعمیق کنیم. بنابراین این بحث‌ها جایگاه اصلی‌اش همان دانش صرف است و منظور ما از این محور آن است که همان‌ها را پررنگ‌تر کنیم. خلاصه آن که یک محور خیلی کارآ و مورد استفاده، این است که معانی هیأت را تدقیق کنیم؛ چه هیأت‌های فعلی و چه هیأت‌های اسمی.

۲. اشتراک لفظی در هیأت

محور دیگر در بررسی‌های صرفی، هیأتی هستند که مشترک لفظی‌اند. همان‌طور که واژگانی مثل «عین» در زبان عربی و «شیر» در زبان فارسی، مشترک لفظی هستند، در زبان عربی هیأت‌هایی وجود دارند که بین معانی مختلف، مشترک لفظی هستند. این قبیل هیأت، در اسم بیشتر دیده می‌شود. به عنوان مثال، هیأت «فَعِل» هم برای جامد و هم برای مشتق به کار می‌رود؛ هم در جامد مصدری و هم جامد غیر مصدری کاربرد دارد؛ زمانی هم که به عنوان صفت مشبیه به کار می‌رود، هم برای صفت مشبیه به معنای فاعل و هم صفت مشبیه به معنای مفعول کاربرد دارد. کلمه «سبیل» جامد غیرمصدری، «صَفیر» جامد مصدری، «کَریم» در معنای فاعلی و «قَلیل» در معنای مفعولی است. علاوه بر این، «فَعیل» جزو اوزان مبالغه شمرده شده است؛ مثل «شَهِید» که گفته می‌شود اسم مبالغه است. همچنین این کلمه ممکن است مفرد باشد مثل حَمیر، یا این که جمع مکسر باشد مثل غَبید. بنابراین هیأتی وجود دارند که به شکل مشترک لفظی کاربردهای مختلفی دارند.

این موضوع قابل توجهی است که چرا یک هیأت می‌تواند قابلیت افاده چند معنا را داشته باشد؟ در واقع ما نسبت به این قبیل هیأت با دو سؤال مواجهیم:

- کدام هیأت اسمی مشترک هستند؟
- چگونه امکان دارد که یک هیأت چند معنا داشته باشد و چرا؟

مثلاً وزن و آهنگ فَعِيل چه ویژگی دارد که این مقدار می‌تواند بسط معنایی و گستره متنوع معنایی داشته باشد؟ سؤال دوم مخصوصاً زمانی پررنگ می‌شود که با مدل نگاه مرحوم مصطفوی روبه‌رو باشیم. مثال دیگر، هیأت فَعُول است که هم برای مصدر به کار می‌رود و هم برای جمع مکسر. اما جالب‌تر این‌جاست که گاهی ماده واحد در این هیأت به هر دو شکل به کار رفته است. مثلاً در «الذین یذکرون الله قیاما و قعوداً»^۶ به معنای مصدر و در «اذ هم علیها قعود»^۷ به معنای جمع مکسر است. غفلت از این محور قابل توجه باعث می‌شود در مواجهه با یک کلمه، ذهن به سمت کاربرد رایج آن هیأت برود و دچار اشتباه بشود. برای خود من، نسبت به این وزن، معنای مصدری معهودتر بود و تلقی‌ام این بود که در «اذ هم علیها قعود» مصدر است؛ اما بعداً متوجه شدم که در واقع، این کلمه، جمع مکسر است. در این قبیل موارد، حتی اگر معنای معهود درست باشد، باز هم باید به دیگر معانی به عنوان احتمالات معنایی توجه داشت تا از هرگونه خطای احتمالی پیشگیری بشود. برای این کار، خوب است جدول اوزان و هیأت مشترک را جمع‌آوری کرد و این کار خیلی نافع است.

استاد فایزی نسب کتابی با نام «صرف کاربردی در آیات و روایات» دارند که در چند جا این رویکرد را دنبال کرده‌اند. توصیه من به دوستان این بود که این جدول را برای خودتان ترسیم بکنید و هر وقت در تدریس یا مطالعه خود، با این موارد مواجه شدید، این فهرست را تکمیل کنید. به عنوان مثال در ابتدای بحث اسم صرف ساده، آمده است که مثلاً ۳۰ تا ۴۰ وزن مصدر برای ثلاثی مجرد وجود دارد. این تعداد را به عنوان ردیف‌های یک جدول بیاورید که یکی از ستون‌های آن، مصدر ثلاثی مجرد است. آن‌گاه ستون‌های دیگری مثل صفت مشبّهه، اسم مبالغه، جمع مکسر، اسم جامد و ... را تعریف کنید؛ اگر چنانچه یک وزن، علاوه بر مصدر ثلاثی مجرد عنوان دیگری هم داشت، آن را علامت بزنید و به همین ترتیب پیش بروید.

به هر حال در بحث‌های صرفی، محور مهم دیگر، شناخت هیأت‌های مشترک لفظی است. مزیت این محور نسبت به محور قبل این است که یک کار تتبعی استقرایی است و جنبه‌های تحلیلی پیچیده محور قبل را ندارد. البته در گام دوم از این محور، این سؤال مطرح می‌شود که چرا یک هیأت می‌تواند

۶. آل عمران، ۱۹۱.

۷. البروج، ۶.

چند معنای مختلف داشته باشد؟ به جهت این سؤال تحلیلی، در این محور، مقداری کار پیچیده می شود.

۳. هیات‌هایی که ماهیت آنها دچار ابهام است

محور سوم، بررسی هیاتی است که هنوز نسبت به ماهیت آنها ابهام وجود دارد. به قول یکی از اساتید، چای بحث هنوز در این موضوعات خورده نشده است. اگر بخواهم یک مثال عینی بزنم، یک بحث زنده اختلافی که شاید در گفت‌وگو با اساتید شنیده باشید، موضوع «اسم مصدر» است. اگر پاورقی چاپ‌های اخیر صرف ساده که ذیل بحث اسم مصدر آمده است را دیده باشید، آن‌جا تعریف‌های متعددی از این هیات ارائه داده است. نویسنده در آن‌جا می‌خواهد بگوید هر کدام از تعریف‌ها در واقع از یک زاویه‌ای به این موضوع اشاره کرده‌اند؛ اما این محل بحث است که آیا واقعاً چنین است یا خیر؟

مثال دیگر، مصدر صناعی است که هنوز اختلاف وجود دارد که چگونه باید تحلیل شود؟ اصلاً چگونه باید تعریف بشود؟ یا یک سری اوزان دیگر هستند که در کتاب دانش صرف گفته شده است این کلمات با وجود این که اسم مفعول نیستند اما معنای اسم مفعول را می‌دهند. مثلاً لباس، همان معنای ملبوس، شراب (بر وزن فَعَال) همان معنای مشروب و کتاب همان معنای مکتوب را افاده می‌کند. در این صورت این هیات‌ها چیستند؟ ماهیت هیات فَعَال یا فَعَال به معنای مفعول چیست؟ آیا اسم مشتق است؟ آیا یکی از اوزان اسم مفعول است؟ اگر بگوییم از اوزان اسم مفعول است، چه کسی این را پذیرفته است؟ اگر نگوییم از اوزان اسم مفعول است، پس چه چیزی است؟ البته این قبیل موارد، هم جنبه لغوی و هم جنبه صرفی پیدا می‌کند.

بنابراین سومین محور کلی که شایسته پژوهش صرفی است، شناخت هیات‌هایی است که ماهیت آنها مشخص نیست. در واقع بعد از کلمه‌شناسی، به همان معنای ساده‌ای که در صرف با آن مواجهیم، این محورها برای پژوهش قابل توجه هستند.

۴. فلسفه‌یابی قواعد صرفی

محور چهارم، فلسفه‌یابی قواعد صرفی است. در گذشته، یک سطح از فلسفه قواعد صرفی در کتاب‌هایی مثل شرح امثله خوانده می‌شد؛ مثل این که چرا «ذهب» به «ذهبا»، «ذهبوا»، «ذهبت» و ... تبدیل شد؟ به چه توجیهی، «ذهب» تبدیل به «یذهب» و «یذهب» تبدیل به «یذهبان» و «یذهبین» و «تذهبین» تبدیل شد؟ بعد از آن، در چرایی تغییرات لفظی، بحث‌های جدی‌تری مطرح می‌شد. مثلاً ذیل قواعد اعلال، مطرح می‌شد که چرا «دَعَوَ» تبدیل به «دَعَا» شد؟ چرا این تغییر در صیغه دوم یعنی «دَعَوَا» اتفاق نیفتاد؟ چرا صیغه سومش «دَعَوَا» شد؟ در چاپ‌های اخیر کتاب دانش

صرف، درسی با عنوان «هدف‌شناسی قواعد اعلال» به شکل مطالعه و تحقیق و مطالعه آزاد گنجانده شده است. آن‌جا درباره چرایی این تغییرات نظریه‌پردازی می‌کند. در آن جایی که با وجود حروفِ عله، تغییری صورت نمی‌گیرد، چه نکته‌ای وجود دارد؟ آن جایی که تغییر رخ می‌دهد، چرا تغییر پیدا می‌کند؟ چرا در جایی که انتظار تغییر وجود دارد، برخی کلمات، تغییر پیدا نمی‌کنند؟ به عنوان مثال، گفته شده است ضمه قبل از یاء، در جاهایی تبدیل به کسره می‌شود؛ مثل «بِیض» که تبدیل به «بِیض» می‌شود. علتی هم که شمرده شده، این است که ضمه قبل از یاء، ثقیل است و به همین جهت، تبدیل به کسره می‌شود. با وجود این، در مواردی به جای این که تبدیل به کسره بشود، حرف مابعدش را با خود هماهنگ می‌سازد؛ مثلاً در جایی که حرف عله در جایگاه فاء الفعل باشد، «مُیقِن» تبدیل به «مِیقِن» نمی‌شود بلکه «مُوقِن» می‌شود.

این فلسفه‌یابی چه در قواعد اعلال، چه در بحث تخفیف همزه، چه در ادغام و چه در بعضی ابدال‌های سماعی، مساله مهمی است. توجه به این مقوله شاید ثمره عملی نداشته باشد، ولی چه بسا بتواند در ارائه قواعد، دریچه‌هایی را برای ما باز کند. در این صورت به جای این که ما مثلاً مدل قواعد اعلال صرف ساده‌ای را به طلبه آموزش دهیم - یعنی به جای پرداختن به حفظ قواعد پُر تعداد - بر اساس این ملاک‌ها و فلسفه‌ها تغییرات را آموزش می‌دهیم. البته این رویکرد زمانی درست است که ملاک‌ها و فلسفه‌های تغییرات، خوب چکش‌کاری شده باشند. به هر صورت، فلسفه‌یابی قواعد صرفی، محور پژوهشی دیگری است که به یک معنا ثمره عملی ندارد اما حتماً ثمره آموزشی و تحلیلی دارد.

پرسش: به نظر شما چه میزان از این فلسفه و ملاک‌ها، یافتنی و چه میزان بافتنی است؟ چون وقتی ریشه بعضی از ملاک‌ها دنبال می‌شود، سر از قواعد علم الاصوات و علم الحروف در می‌آورد که کاملاً مبتنی بر واقعیت‌های زبان هستند.

پاسخ: بله، ما رگه‌هایی از پاسخ به این سؤالات را در کتاب‌های موجود صرفی داریم. مثل این که گفته می‌شود ضمه بر یاء ثقیل است و برای حل آن فلان تغییر را ایجاد می‌کنند. ما متأسفانه چندان با کتب متقدم صرفی ارتباط جدی نداریم اما اگر در آنها ردیابی کنیم، شاید توجه به این مسائل جدی‌تر باشد.

فلسفه‌هایی که نسبت به پدیده‌های صرفی بیان می‌شود گاهی از قبیل حدس است. یعنی محصول قوه حدس، تبدیل به یک نظریه و فرضیه‌ای می‌شود؛ به گونه‌ای که این قطعات پازل، خوب به هم مرتبط می‌شوند. گاهی نیز از قبیل مطالعات میان‌رشته‌ای است؛ مثل همین علم الاصوات و چیزهای دیگر که مطرح کردید. از این جهت پژوهش‌ها در این محور مقداری دشوارتر هم می‌شود.

۵. مباحث صرفی تشکیک شده

محور پنجم، مباحثی است که در کتاب‌های صرفی مطرح شده، اما احياناً در دوره‌های متأخر و معاصر، نسبت به آنها تشکیک شده است. به عنوان مثال در گذشته، اوزان جمع مکسر در دو گروه معرفّی می‌شد؛ جمع قلّة و جمع کثرة. آن‌گاه درباره دامنه عددی جمع قلّة و جمع کثرة مباحثی شکل گرفته و اختلافاتی مطرح می‌شد. با وجود این، امروزه عده‌ای ادعا کرده‌اند بر اساس تتبع و بررسی موارد جمع قلّة و کثرة در قرآن، به این نتیجه رسیده‌اند که این نکته معنایی، نکته درستی نیست. یعنی تفاوت و تمایز معنایی میان اوزان جمع قلّة و کثرة وجود ندارد. بلکه ممکن است چند وزن از اوزان جمع مکسر در مصغّر کردن، نسبت به بقیه اوزان مکسر، روال متفاوتی داشته باشند، اما معنایشان تفاوتی ندارد. بنابراین ضابطه متفاوت در بعضی اوزان به این معنا نیست که تفاوت معنایی هم داشته باشند.

نمونه دیگر، این که گفته می‌شود صفت مشبّهه دال بر ثبوت است. برای خیلی این سؤال مطرح است که در «عطشان» چه ثبوتی وجود دارد؟ کسی که الآن عطشان است، پنج دقیقه بعد که آب بخورد دیگر تشنه نیست بلکه «ریان» (سیراب) است. این چه ثبوتی است که پنج دقیقه زمان برد؟ یا در مقابل، برای کسی که هشت ساعت می‌خوابد، «نائم» را به کار می‌برند که اسم فاعل است. این چه حدوثی است که این مدت زمان طولانی طول می‌کشد؟

این تشکیک‌ها گاهی از ناحیه مبتدئان و صرف‌آموزان و گاهی از ناحیه محققان و پژوهشگران ایجاد می‌شود. به هر حال این هم یک محور پژوهشی برای صرف است. مثال‌های متعدّد دیگری هم برای این موارد قابل شمارش است که در جلسات دفتر تدوین متون حوزه‌های علمیه مورد بحث قرار گرفته و به صورت فهرست موضوعات پژوهشی صرف، توسط استاد محمّد رضا مدرّسی تنظیم شد.

پرسش: در انتهای صحبت از دانش صرف، اگر چنانچه در زمینه صرف، آثار قلمی دارید یا این که منابعی می‌شناسید که در این زمینه مفید باشد، معرفّی بفرمایید.

پاسخ: در زمینه بازنگری «صرف ساده» استاد طباطبائی، «دانش صرف» استاد جزایری، «صرف کاربردی» استاد فایزی نسب و «درآمدی بر علم صرف» همکاری‌هایی داشته‌ام؛ اما شما را به استاد میر سلمان حسینی ارجاع می‌دهم که در این زمینه کار کرده‌اند. ایشان در تمام علوم ادبیات کار کرده‌اند و در نحو و بلاغت کتاب نوشته‌اند. نمی‌دانم در صرف کتابی نوشته‌اند ولی هم تدریس داشته‌اند و هم در این زمینه حرف دارند. به همین جهت می‌توانید در منبع‌شناسی صرف و شناسایی منابع مغفول و نکته‌دار، ایشان را طرف مشورت قرار دهید.

میزان مورد نیاز برای پرداختن به دانش صرف در مسیر طلبگی

پرسش: با توجه به نکاتی که فرمودید، به نظر شما در مسیر طلبگی چه میزان باید به صرف پرداخته شود؟ آیا مقداری که امروز بدان پرداخته می‌شود کافی است یا نیاز به تکمیل دارد؟

پاسخ: بر اساس مطالبی که گذشت، نقش دانش صرف در مسیر علمی طلبگی روشن شد. میزان مورد نیاز برای پرداختن به این دانش، به ادعای من فراتر از آن چیزی است که امروزه عموم طلاب به عنوان درس صرف می‌خوانند. مخصوصاً کسانی که می‌خواهند بر روی قرآن یا نهج البلاغه کار کنند و برداشت‌های قرآنی و روایی داشته باشند، درک ظرایف و دقایق، مبتنی بر دانش صرف و برخی محورهایی است که گذشت. قرآن و نهج البلاغه و برخی روایات دیگر، از این ویژگی برخوردارند که اطمینان داریم خود الفاظ نقل شده است و نقل به معنا نیست. به همین جهت می‌توان برای ظرایف و دقایق معنایی، به ویژگی الفاظ آن استناد کرد. به ادعای بنده همه طلاب، حتی کسانی که می‌خواهند فلسفه و علوم عقلی کار کنند، نیاز به دانش صرف دارند؛ زیرا در هر صورت به قرآن رجوع دارند و از این مباحث مستغنی نیستند. البته کسانی که قصد دارند در تفسیر و متن حدیث کار بکنند، دانش صرف برایشان از اولویت بیشتری برخوردار است. مخصوصاً نکات معنایی که در بالا گذشت برای این دسته، اهمیت بیشتری دارد؛ مثل احصای هیات‌های مشترک اسمی که از خطاهای در فهم پیشگیری می‌کند.

خلاهای پژوهشی در دانش فقه اللغة

پرسش: از نظر شما در زمینه دانش فقه اللغة چه موضوعات پژوهشی نیازمند پیگیری و تحقیق هستند؟

پاسخ: عمده چیزهایی که در ادامه نسبت به دانش لغت عرض می‌کنم، برگرفته از مباحثی است که محضر آیت الله مفیدی (حفظه الله) به گوشمان خورده است. درباره بحث لغت، شاید بتوان گفت تلقی خیلی از طلبه‌ها و حتی بعضی از کتاب‌های نگاشته شده درباره علم لغت، در دو سه نکته خلاصه می‌شود:

- معاجم لغوی چیستند؟ خصوصیات هر یک چیست؟ چه نوع سؤالاتی را جواب می‌دهند؟
- روش ارائه مطالب در هر کتاب لغت چیست؟
- اصطلاحات به کار رفته در این کتاب‌ها، مثل مترادف و تضاد و اشتراک لفظی و معنایی چیست؟

گاهی نیز علاوه بر این مطالب، کارورزی برای پژوهش لغوی و چگونگی حلّ سؤالات لغوی با مراجعه به منابع مذکور مطرح است. هرچند این موارد، لازم هستند اما سطح دیگری از بحث وجود دارد که فراتر از این مستوا مطرح است. بحث‌هایی که استاد مفیدی روی آنها خیلی تأکید داشتند، یک سری بحث‌های دقیق‌تر و بنیادی‌تر از عناوین و محورهای بالا بود؛ مباحثی مثل انواع اشتقاق شامل اشتقاق کبیر، اشتقاق اکبر و اشتقاق کتّار.

۱. دخالت مباحث اشتقاقی در واژه‌شناسی

استاد مفیدی شناخت واژه را در چند لایه مرحله مطرح می‌کردند:

یکم. لایه نخست همان معنایی است که در مثل المعجم الوسیط دیده می‌شود؛ فلان لغت در فلان معنایی به کار رفته است. البته در کتاب المنجد، معانی مختلف مطرح شده ذیل یک ماده را شماره‌گذاری کرده و در چند شماره ارائه کرده است. فارغ از این که آیا تعداد معانی مختلفی که مطرح شده است به صورت صغروی صحیح است یا غلط، التفات به این مطلب که یک ماده می‌تواند در دو یا سه معنا به کار برود، یک سطح از واژه‌شناسی است.

دوم. لایه دیگر، همان کاری است که ابن فارس در مقایس اللغة انجام داده است. او در این اثر، بر خلاف الوسیط که معانی مختلف را جمع کرده و کنار هم آورده، در تلاش است که همه معانی را به یک معنای مشترک برگرداند و میان استعمالات مختلف، یک وحدت ایجاد کند. تعبیر ایشان این بود که اگر معانی مختلف یک ماده به معنای واحد برگردد، اشتقاق صغیر رخ داده است. پس سطح دوم کار، ریشه‌یابی معنایی مشترک است.

سوم. در لایه دیگر، کلمات سه‌حرفی، با تغییر در ترتیب حروف خود، تفاوت‌های جزیی پیدا می‌کنند اما همچنان ذیل یک معنای واحد و یک جامع معنایی قرار می‌گیرند. در این صورت به تعبیر ایشان اشتقاق کبیر رخ داده است. به عنوان مثال مدح و حمد، یس و ایس از این قبیل موارد هستند. البته در مورد ایس و یأس ممکن است گفته شود، قلب مکانی اتفاق افتاده است اما در مثال مدح و حمد این مطلب روشن‌تر است؛ چون مدح و حمد با هم تفاوت معنایی دارند.

چهارم. پله دیگر بحث، این است که اساساً هر حرف، یک نکته معنایی دارد. به همین جهت، دو ریشه مختلف که یک حرف مشترک دارند، در یک بُعد معنایی با هم اشتراک دارند. زمانی که تعداد حروف مشترک، دو حرف بشود، این اشتراک معنایی بیشتر می‌شود. این چیزی است که در دوره معاصر، کتاب «المعجم الاشتقاقی المؤصل» تعقیب کرده است.

پس یک محور، توجّه به مبحث انواع اشتقاق در واژه‌شناسی است. از میان قدما ابن جنّی در الخصائص این بحث را مطرح کرده، اما قرن‌ها در حاشیه ماند. اکنون دوباره اثری مثل «المعجم الاشتقاقی المؤصل» این بحث را مطرح می‌کند. استاد مفیدی به ما می‌گفتند امروزه به مدد ماشین، یعنی ابزارهای رایانه‌ای، کار و پژوهش در مورد این چیزها آسان‌تر شده است. البته این حرف ایشان مربوط به چند سال پیش بود و به نظر می‌رسد امروزه با ظهور هوش مصنوعی، باز هم پژوهش در این زمینه‌ها آسان‌تر شده است.

گاهی ابن جنّی در این مسیر، متّهم به تکلف می‌شود. به عنوان مثال، صبحی صالح در کتاب «دراسات فی فقه اللغة» به تخطئه ابن جنّی می‌پردازد و اشکال کارش را ارتکاب تکلف‌های بی‌جا می‌شمارد. استاد مفیدی در مقام دفاع از ابن جنّی معتقد بودند چون این علم هنوز در عنقوان شکل‌گیری بوده است، طبیعی است که نفر اوّل یا نفرات اوّل نمی‌توانند حرف‌هایی بزنند که همه جوانب مساله در آن لحاظ شده باشد و محکم‌کاری‌های لازم در آن رعایت شده باشد. اگر این مباحث نیز مثل مسائل دانش نحو، چندین قرن چکش‌کاری می‌شد، الآن ما چیز دیگری داشتیم.

۲. بحث‌های اصول لغت

محور دیگر، بحث‌های اصول لغت است؛ یعنی همچنان که اصول فقه داریم، چیزی به نام اصول لغت مطرح است. آیت الله اعرافی در درس خارج فقه گاهی اوقات به مناسبت، بحث‌هایی را مطرح می‌کردند که شاید حاصل تحلیل‌ها و دقّت‌های خودشان بود؛ یعنی کاملاً تولیدی بود و از کتابی استفاده نمی‌کردند. به عنوان مثال، تلقّی رایج از مشترک لفظی، اشتراک لفظ بین دو معنای متباین است، مثل عین که در چشم و چشمه کاربرد دارد. اما یک اشتراک لفظی خیلی پرکاربرد، اشتراک لفظی به نحو عام و خاص است. این نوع از اشتراک لفظی در بحث‌های اصطلاحات علوم و امثال آن مصداق‌های زیادی پیدا می‌کند. من از وقتی این بحث را از ایشان شنیدم مکرّر در مباحثات، یعنی به اصطلاح تدریس‌های خودم، مشاهده می‌کنم که التفات به این نکته چه میزان در تحلیل اصطلاحات و فهمیدن درست مساله مؤثر است. بنابراین اگر التفات به همین مساله بشود که اشتراک لفظی فقط در دو معنای متباین نیست بلکه گاهی کلمه مشترک معنای اخص و یک معنای اعم دارد، ثمرات قابل توجّهی خواهد داشت. خود آقای اعرافی می‌گفتند اگر این مباحث لغوی که در لابه‌لای فقه پراکنده است به صورت یک مجموعه جمع بشود، اثر ارزشمند و جالبی می‌شود اما کسی متأسفانه این نکات را به این شکل، تجمیع نکرده است.

من نام این قبیل از مسائل را اصول لغت می‌نامم که اشتراک لفظی تنها یک نمونه از آن است. اگر بحث‌های دیگری مثل مترادف و امثال آن جمع‌آوری شده و روی آنها پژوهش بشود، خیلی کارایی خواهد داشت. به عنوان مثال مرحوم مصطفوی ادعا دارند که ما اصلاً در زبان عربی، مترادف نداریم.

آیا این حرف صحیحی است یا نه؟ در نقطه مقابل، کسانی هستند که معتقدند در زبان عربی، مشترک لفظی نداریم بلکه حتماً میان مشترک‌های لفظی، جامع معنایی وجود دارد.

۳. ادعاهای زبان‌شناسانه

محور دیگر در بحث‌های لغت، یک سری ادعاهای زبان‌شناسانه است که باید مورد بحث و نقد قرار بگیرد. مثلاً گفته می‌شود اصل در لغت عرب کلمات دو حرفی است، نه سه حرفی. طبق این نظریه، کلمات مضاعف مثل «مَدَّ»، «فَرَّ» و ... مطابق اصل هستند و تشدید یکی از حروف، به خاطر نکته معنایی است که در آن حرف وجود دارد. این نظریه در مورد کلمات رباعی معتقد است که آنها در واقع ادغام دو فعل هستند؛ مثلاً درج ترکیب «دَحَّ» و «رَجَّ» است. ممکن است به این نظریه این اشکال وارد شود که چرا با وجود ریشه دو حرفی «زَلَّ»، کلمه رباعی «زَلَزَلَ» هم استعمال شده است؟ پاسخ نظریه این است که «زاء» و «لام» در «زَلَزَلَ» یک امتداد و اضافه‌ای دارد که تبدیل به رباعی شده است. بر این اساس «زَلَّ» یعنی لرزاند یا لغزاند؛ اما «زَلَزَلَ» یعنی حسابی لرزاند.

از همین جا مناسب است گریزی به ادعای بسیار مهم «مناسبة الالفاظ للمعانی» بزنیم. در فضای اشتقاق اکبر، این ادعا مطرح می‌شود که هر حرفی، یک نکته معنایی دارد. توجه به این نکته در تحلیل لغات، نگاه را بسیار تغییر می‌دهد و افق دید جدیدی را می‌گشاید. مثلاً نسبت به حرف شین، در هر کلمه‌ای که این حرف وجود داشته باشد نوعی از انتشار و بسط وجود دارد؛ همچنان که در کلماتی مثل نشر و شرع این معنا دیده می‌شود. در نمونه دیگر، هر کلمه‌ای که در آن فاء باشد، تجمع و جمع شدن و قبض دیده می‌شود. اینها چیزهایی است که اگر چکش بخورد خیلی نگاه ما را در تحلیل لغات بسط می‌دهد.

یکی از بهترین مصادر برای این قضیه، بحث‌های تفسیری استاد مفیدی است. ایشان اوایل دهه نود، تفسیر سوره قاف را بر مبنای مجمع البیان شروع کردند. به قدری این درس طولانی شد که استاد نایینی به مزاح می‌گفتند من این جلد مجمع البیان را برای جلسه تفسیر درس سوره قاف شما وقف اولادی کردم! خوب، این سوره تقریباً دو صفحه و نیم است و ایشان تنها یک صفحه و خورده‌ای از آن را تفسیر کرده‌اند. ابتدا سوره را تفسیر می‌کردند اما بعداً وارد بحث‌های علوم قرآنی، تاریخ قرائات قرآن و این قبیل موضوعات شدند. در این درس، ایشان به هر لغتی که می‌رسید، این نگاه اشتقاق اکبر و حرف‌هایی که ابن جنّی زده بود را پیاده می‌کردند؛ بعداً هم که ایشان کتاب «المعجم الاشتقاقی المؤصل» را دیدند خیلی خوششان آمد. من یک وقتی خدمت یکی از اساتید مؤلف در لغت عرض می‌کردم که حیف است این نوع از نگاه‌ها در بحث‌های کتب علم لغت منعکس نشود. دست کم فایده‌اش این است که برای آدم‌هایی که ذوق این مسائل را دارند، جرّقه این مطالب در ذهنشان ایجاد بشود. ممکن است این مباحث برای عموم، جذابیت نداشته باشد اما اگر جرّقه این مطالب در ذهن افراد صاحب ذوق ایجاد شود، ممکن است دنبال آن را بگیرند و بتواند خروجی‌های خوبی داشته باشد، ان شاء الله.

آسیب‌شناسی ادعاهای زبان‌شناسانه در فهم متن

پرسش: این نگاه‌ها تا چه میزان ممکن است در فهم قرآن و حدیث آسیب ایجاد کند؟

پاسخ: اگر با یک پیش‌فرض‌های غیر قطعی، معامله یک امر قطعی بکنیم، قطعاً می‌تواند در فهم متن ایجاد آسیب بکند. در این صورت شبیه همان نقد معروفی خواهد شد که به مرحوم آقای مصطفوی وارد می‌شود. این نقد عبارت است از این که شما پیش‌فرض گرفتید که ما مشترک لفظی یا مترادف نداریم یا این که هر ماده‌ای باید یک معنای واحد داشته باشد. در این زمینه، دیده می‌شود که گاهی اوقات ابن فارس کوتاه می‌آید و برای یک ماده دو اصل معنایی و یا حتی بیشتر ذکر می‌کند و گاهی نیز بیان می‌دارد که کلمه به گونه‌ای است که من نتوانستم هیچ وجه مشترکی در آنها پیدا کنم؛ اما مرحوم مصطفوی اصرار دارند که همه استعمالات یک ماده باید به یک معنا برگردد. این رویکرد به خاطر پیش‌فرض اثبات نشده‌ای که ایشان بر اساس آن حرکت می‌کنند، در جاهایی باعث می‌شود که به تکلف بیفتند.

در مقابل، اگر ما این ادعاها را پیش‌فرض قطعی ندانستیم بلکه آن را به عنوان یک فرضیه، محور پژوهش قرار دهیم و چکش بزنیم، در جاهایی ممکن است نتایج خوبی به دنبال داشته باشد. خود استاد مفیدی بارها می‌فرمودند زمانی که مجمع البیان را با رفیقشان بحث می‌کردند، ایشان رویکرد این شکلی داشتند اما هم‌بحث ایشان این رویکرد را کلاً قبول نداشت و معتقد بود این مطالب بافتنی است! ایشان می‌فرمود: بعضی جاها نتیجه‌گیری بر اساس این رویکرد، به قدری روشن بود که هم‌بحث ایشان می‌گفت: بافتنی هم باشد، بافتنی قشنگی است! این نشان می‌دهد در برخی موارد، به راحتی نمی‌شود این نتایج را رد کرد بلکه انسان وجداناً می‌بیند که انگار حظی از واقع در مطلب وجود دارد. اگر با این نگاه، سراغ این ادعاها برویم و نگاه جسورانه نداشته باشیم، می‌توان از نتایج آن بهره برد؛ یعنی در عین حال که ادعا را مطرح می‌کنیم، حواسمان باشد که هیجان‌زده نشویم و توجه داشته باشیم که هنوز پنبه این بحث زده نشده است.

بنابراین نمی‌توان همیشه با این چیزهای لغزان که حدود و ثغور آن هنوز به خوبی منقح نشده است پیش رفت، بلکه تنها در مواردی که وجداناً درک می‌کنیم مطلب روشن است از آن استفاده می‌شود. در جایی هم که ابهام وجود دارد، گفته می‌شود این از آن نقاط تاریک این بحث است.

پرسش: برداشت‌های این‌چنینی را تا چه میزان می‌توان استظهار نامید؟ یعنی درجه ظهور این برداشت‌ها چقدر است؟

پاسخ: در کتاب «الفائق» که از الغای خصوصیت، تنقیح مناط و ... به عنوان اسباب تعمیم حکم بحث کرده است، مکرّر تذکر داده که این اسباب، تنها در صورتی اعتبار دارند که به درجه علم یا اطمینان برسند. در این جا نیز چنین است. یعنی اگر شواهدی که برای مطلب ارائه می‌شود به گونه‌ای باشد که برای نوع، اطمینان‌آور است، می‌توان به آن اعتماد کرد. دقت کنید که ملاک، اطمینان نوعی است، نه اطمینان شخصی. ممکن است یک آدم مثلاً زودباور و ساده‌لوحی، سریع با کاربست این ادعا قانع بشود؛ اما آن چه ملاک است، قراین، شواهد و نکاتی است که وقتی به نوع افراد که سطح فهم این مسائل را دارند ارائه بشود، با او همراه می‌شود. مثلاً بگوید من تا حالا این را نمی‌دانستم ولی با این بیانی که تو داری، همین باید باشد. بنابراین نتیجه‌گیری‌ها بر اساس این گزاره‌ها کاملاً به قراین بستگی دارد.

معرفی منابع پژوهشی برای ادعاهای زبان‌شناسانه

پرسش: برای پیگیری این ادعاها و مطالعه بر روی آنها چه منابعی را پیشنهاد می‌کنید؟

پاسخ: بعضی از ادعاهای زبان‌شناسانه، بحث‌های میان‌رشته‌ای خیلی جدی دارند. استاد مفیدی وقتی بحث‌های «مناسبة الالفاظ للمعانی» را بیان می‌کردند، این سؤال را مطرح می‌کردند که آیا این خصوصیت زبان عربی است یا اساساً یک سری چیزهای طبعی است؛ به گونه‌ای که بتوان این نکات موجود در زبان عربی را در زبان انگلیسی و فارسی هم ردیابی کرد؟

زبان‌شناسان غربی در فضای زبان‌شناسی، این مباحث را فارغ از زبان عربی بحث کردند. همچنین زبان‌شناس‌های غیر عرب و مستشرق‌هایی که به شکل خاص، عربی را مورد مطالعه قرار دادند، آنها نیز جزو مصادر خوب این بحث‌ها می‌توانند قرار بگیرند. همچنین اگر کسی مباحث روز علم الاصوات و آواشناسی را کنار این مباحث قرار بدهد، به نتایج جالبی می‌رسد. خود استاد مفیدی در این قبیل مباحث به لحاظ کبروی قبول دارند باید به شکل مطالعه چندرشته‌ای عمل کرد. شخصیت علمی ایشان این گونه است اما این که به شکل صغروی و در مقام عمل چه میزان در این بحث‌ها مستحضر باشند و کار کرده باشند، بحث دیگری است. یعنی ایشان تلاش دارند هر وقت از بحث‌های جدید در این زمینه آگاهی پیدا کنند، آن را دنبال کنند.

بنا بر آن چه گفتیم، این مسائل، منبع مدوّنی برای پژوهش ندارد. یکی از بهترین منابع پژوهش، همان روش بحثی است که استاد مفیدی در این موارد دنبال می‌کنند. یعنی اگر کسی یک مدت، مباحثی را که ایشان ارائه کردند، پیگیری کند و به شکل عینی ببیند که ایشان چه کار می‌کنند، این یک مصدر خوب برای آشنایی با این قبیل مسائل است. یعنی مثل کسی که کنار استادکار می‌نشیند و مهارت پیدا می‌کند، برای پژوهش در این زمینه‌ها مهارت پیدا می‌کند. مخصوصاً این مهارت‌یابی

برای کسی باشد که با علوم جدید، یک انسی داشته باشد بهتر اتفاق می‌افتد. اما طلبی که زودتر از دیپلم آمده‌اند و کمتر با علوم جدید آشنایی دارند، یک مقدار سخت‌تر ارتباط می‌گیرند. همچنین کسانی که بتوانند از پژوهش‌های به زبان انگلیسی استفاده کنند، می‌توانند خروجی خوبی در این زمینه داشته باشند، ان شاء الله.

آشنایی به زبان انگلیسی هم بدان جهت است که غربی‌ها در این زمینه خیلی کار کرده‌اند و زبان‌دانی برای مراجعه به منابع آنها اهمیت دارد. خود استاد مفیدی اصلاً یکی از ابزارهای پژوهشی را اینترنت می‌داند که به واسطه آن می‌توان مقالات علمی جدید را پیدا کرد. به هر صورت خیلی از مصادر بحث‌های فقه اللغة زبان عربی، چیزهایی است که غربی‌ها درباره زبان عربی نوشته‌اند. یعنی تخصص آن زبان‌شناس، زبان‌شناسی عربی بوده است و کلی حرف در این زمینه دارد اما به زبان انگلیسی نوشته است.

پرسش: در پایان، اگر نکته دیگری دارید بفرمایید.

پاسخ: به نظر من در دانش صرف لازم است یک سطحی بالاتر از وضعیت موجود، مباحث این دانش را دنبال کرد. یعنی این مقدار از دانسته‌های صرفی، برای پژوهشگر قرآنی و حدیثی کافی نیست. البته بعضی مسائل صرف مثل ریزه‌کاری‌های قواعد تصغیر و نسبت، کاربرد چندانی در آیات و روایات ندارد، اما بخشی از سرفصل‌ها، مثل محورهایی که شمرده شد، کاربرد مهمی دارد.

همین اهمیت نسبت به دانش لغت هم وجود دارد. این دانش، پیش‌نیاز همه افرادی است که می‌خواهند در آیات و روایات و در علوم مثل تفسیر و شرح حدیث و فقه که بُعد نقلی در آنها پُررنگ است، کار بکنند. به عنوان مثال، وقتی بخواهیم در فقه به یک آیه استناد کنیم، در آن‌جا بحث‌های لغوی آیات را باید توجه کنیم و نسبت به آنها موضع داشته باشیم. یکی از چیزهایی که موجب احساس نیاز من برای مراجعه به بحث‌های لغت شد، برخورد اساتیدم با این موضوع بود. یاد می‌آید دهه ۸۰ در زمان تحصیل رسائل و مکاسب، استاد نائینی به عنوان مدرّس یکی از درس‌های شلوغ آن روز، در یک مقطعی به استاد مفیدی اصرار کرده بودند که بحث لغت تدریس کنند. استدلال ایشان این بود که من در تدریس مکاسب دیدم که بحث‌های لغت چه قدر راه‌گشاست. به عنوان مثال، شیخ انصاری در تحلیل «غرر» حرف‌های لغویان را فهرست می‌کند.^۸ برای این که بتوانیم در آن‌جا جمع‌بندی روشنی داشته باشیم، باید بحث‌های لغوی را بلد باشیم. به همین جهت می‌گوییم کسانی که می‌خواهند در فضاهایی مثل فقه و اصول، تفسیر و ... پژوهش داشته باشند، حتماً به این مباحث لغوی نیاز دارند.

۸. المکاسب المحرّمة (شیخ انصاری)، ج ۴، ص ۱۷۶.

یک مشکل البته این است که این مباحث، چندان در اوساط علمی مطرح نیست. یعنی همان طور که مقام معظم رهبری (حفظه الله) برای مطرح کردن یک مطلب آن را تبدیل به گفتمان کرده یا برایش کلیدواژه طراحی می کنند و سپس منتشر می شود، مباحث دانش لغت هم باید تبدیل به گفتمان شده و انتشار پیدا کند. خیلی از اساتید مبرز درس خارج گو اصلاً بیگانه از اصل داستان اشتقاق اکبر، کبیر و ... هستند؛ در حالی که اگر این دریچه جلوی چشمانشان باز شود، به جهت آن قوت علمی که این آقایان دارند، خودشان تشخیص می دهند در چه جاهایی می توانند از این مباحث استفاده کنند.

به هر صورت، نیاز اولیه این است که یک سری مقالات ترویجی برای بازکردن این افق ها به روی چشم این فضلا نوشته شود. خیلی حیف است که طلبه های مستعد درس خارج خوان به جهت عدم آشنایی با این اساتید و این منابع و اکتفا به کتاب های ادبیات حوزه، از این حرف ها و از این نگاه ها در بحث های لغت غافل و بیگانه باشند. اگر این نگاه به این دسته از فضلا تزریق بشود، خیلی از جاها خودشان می توانند تطبیق کنند و کارایی آن را مشاهده کنند. مثلاً در همین اشتقاق کبیر، به معنای جابه جایی حروف، من متعدد دیده ام وقتی دو ماده با هم مقایسه می شوند، چه ارتباط جالبی میان آن دو کشف می شود.

پیشنهادهای پژوهشی

پیشنهادهای پژوهشی در دانش صرف

۱. بررسی تفاوت معنایی میان ثلاثی مزیدهای هم معنا با ثلاثی مجرد
۲. تدقیق معنا در هیات های مشابه معنایی فعلی (مثال: معنای مشارکت در باب تفاعل، افتعال و مفاعلة، تعدیه در افعال ثلاثی مزید و ...)
۳. تدقیق معنا در هیات های مشابه معنایی فعلی (مثال: اوزان مختلف صفت مشبّهه، اوزان مختلف جمع مکسر)
۴. شناسایی هیات های مشترک لفظی (مثال: فعیل)
۵. چرایی اشتراک لفظی در هیات های مشترک لفظی
۶. شناسایی و تحلیل هیاتی که هنوز نسبت به ماهیت آنها ابهام وجود دارد (مثال: اسم مصدر و مصدر صناعی)
۷. فلسفه یابی قواعد صرفی
۸. واقعیت سنجی چرایی ها در قواعد صرفی

۹. مباحث صرفی تشکیک شده (مثال: معنای ثبوت برای صفت مشبیه و حدوث برای اسم فاعل در واژگانی مثل عطشان و نائم، تشکیک در تفکیک جمع قلّة و کثرة)

پیشنهادهای پژوهشی در دانش فقه اللغة

۱. توجه به مبحث انواع اشتقاق در واژه‌شناسی
۲. تنقیح قواعد بهره‌گیری از انواع اشتقاق در فهم واژگان
۳. جمع‌آوری اصول لغت از منابع فقهی (مثال: اشتراک لفظی در دو معنای اعم و اخص)
۴. ظرفیت‌شناسی ادعاهای زبان‌شناسانه (مثال: ظرفیت نظریه «مناسبة الالفاظ للمعانی» در تحلیل معنای واژه)
۵. آسیب‌شناسی ادعاهای زبان‌شناسانه (مثال: آسیب‌شناسی نظریه ثنائی بودن کلمات در برداشت معنا)
۶. امتدادیابی نظرات زبان‌شناسانه و واژه‌شناسانه ابن جنّی در الخصائص
۷. کارآیی سنجی قواعد اشتقاقی و فقه اللغة در دستگاه اصولی حجّیت و اطمینان عقلانی